



## غزل اگر صادقانه باشد...

خسرو احتشامی هونه‌گانی

شاعر و پژوهشگر ادبیات

چند سال پیش افتخار پیدا کردم که در مراسم بزرگداشت استاد فرشچیان در تالار وحدت تهران کلماتی را از سر ارادت در ستایش آن هنری‌مرد معاصر بر زبان آرم و اشاراتی کردم که برای درک مفاهیم زبان تصویری این نقاش جهانی باید در اصفهان زیست، چرا که در این شهر هر اهل ذوقی حتی در کمترین مقیاس با زیبایی رودررو است. اصفهان یگانه شهر هنر معماری نیست؛ خواجه، سی‌وسه پل، چهلستون و میدان نقش جهان و صدها اثر تاریخی دیگر که مهندس‌گذار به‌درستی آنها را با غزل مقایسه می‌کند، گوشه‌ای از حضور زیبایی‌اند. در اصفهان، زیبایی مثل آب و هواست، در همه جا هست تو را رها نمی‌کند. تا در آنجایی نمی‌توانی احساس کنی، اما وقتی از شهر جدا می‌شوی آرام‌آرام پی می‌بری که نفست به شماره افتاده؛ چیزی را از دست داده‌ای که حیات ذوق تو است، چرا که با تنفس طعم زیبایی را چشیده‌ای. بیهوده نبود که تبعیدی یمگان می‌نوشت: در همه زمین پارسی‌گویان شهری نیکوتر و جامع‌تر از اصفهان ندیدم. ده قرن پیش که آثار تاریخی هم نادر بوده ناصر خسرو با یک زیبایی نهفته روبه‌رو شده که نمی‌توانسته است آن‌را وصف کند، ناچار با تأثر به سایه‌سار کلام پناه برده است. این زیبایی رها در فضای اصفهان نوعی احساس یا بهتر بگویم نوعی موسیقی آرام‌بخشی را به آدمیزاد تلقین می‌کند که نمی‌توان بر زبان آورد، برای قلّه‌های ادبی مثل کمال و صائب هم این اتفاق افتاده است. ظرافت‌های هنری کمال و صائب زاینده چنین فضایی است که گریز از آن محال می‌نماید، وگرنه حس آمیزی، پارادوکس، آدم‌نمایی، تمثیل و ارسال مثل بر زبان شاعران معاصر این دو بزرگ، در شهرهای دیگر این مرز و بوم و در محیط جغرافیایی سرسبزتر از اصفهان هم به کار رفته است، اما کیفیت شاعرانگی زبان کمال و صائب را ندارند. شاید این زیبایی پنهان، همان آنی است که در دیوان لسان‌الغیب در آن یاد شده است، که همواره هست و نیست. این

کوچک در مقدمه گزیده‌ای که از غزلیات کمال انتخاب کرده‌ام، این ویژگی را «خیال برتر» نامیده‌ام. خیالی که به انفجارهای شگفت‌ذهنی می‌رسد و در اصفهان می‌توان به آن رسید، به شرطی که شاعر در این خطه زندگی کند. در دهه گذشته یکی از عزیزان در تهران تذکره‌ای از شاعران معاصر با عنوان *زنبیلی از ترانه* گرد آورد و با مقدمه‌ای کوتاه بر هر یک از شاعران اندیشیده بود که شاعران اصفهان حتی امروز هم زیر پر و بال صائب شعر می‌سرایند، اما از این لطیفه بی‌خبر بود که صائب زیر پر و بال چه کسی شعر می‌سروده است. اگر غزلیاتی را که صائب در هند سروده با آثار او که در اصفهان آفریده است، مقایسه کنیم، این تفاوت فاحش را خواهیم دید که البته برای اهل فن مقدور است. آنچه صائب و کمال را به چکاد لطافت و ظرافت سخن نشانده، فضایی است که بر این شهر فرهنگی تاریخی حاکم است و آن زیبایی است. مردم اصفهان خالق زیبایی‌اند، در هر کوچه پس‌کوچه‌ای که باشند کارشان از تام تا شام تکثیر زیبایی است. شاعری که از کودکی در اصفهان زیسته، ناگزیر از قبول زیبایی است. آگاه یا ناخودآگاه اگر قبول کنیم که زبان شاعر زبان موقعیت است، از تسلیم شدن در برابر موج زیبایی چاره‌ای باقی نمی‌ماند. هیچ یک از شاعران معاصر اصفهان از آغاز مشروطیت تا روزگار ما از شگردهای «سبک اصفهانی» استفاده نکرده‌اند. زیرا موقعیت اجتماعی نمی‌تواند به چهار قرن پیش دخیل ببندد. شعر و ادبیات از همان آغاز مشروطه، مخصوصاً پس از نیما، رنگ اقلیمی گرفت، اما آن زیبایی خفته در زوایای فرهنگی و تاریخی اصفهان سایه از سر هنرمندان این شهر برنگرفت، حتی در نوسرایان و پیشگامان نقد ادبی و شعر نیمایی مثل زنده‌یاد استاد محمد حقوقی و استاد دکتر ضیاء موحد که هم‌اکنون با زبانی مدرن می‌سراید و می‌نویسد، زیبایی در آنجا هم خود را به رخ می‌کشد. مشابهتی که همه گویندگان اصفهانی را به هم پیوند می‌دهد، یعنی رازی که مؤلف *یک زنبیل از ترانه* سوگمندانه دریافته، چرا که زیبایی را ندیده است و متأسفانه هنوز هم بسیاری از اهل ادب همچنان بی‌خبران‌اند و این کژراهه را ادامه می‌دهند...

اکنون مجموعه‌ای با عنوان *گوشه‌ای در اصفهان* از شاعر جوان اصفهانی، دوست فرهیخته و شاعرم جواد زهتاب منتشر شده که خوشبختانه با اقبال روبه‌رو است و چاپ دوم آن در دستان مشتاقان غزل می‌چرخد، با چهل غزل که اگر اشتباه نکنم فقط در چهار غزل نامی از اصفهان و آثار تاریخی آن را ندیده‌ام ولی در سراسر مجموعه شما بوی زیبایی نهان اصفهان را می‌شنوید. نخی نامرئی که خارج از گستره واژه‌ها کلام شاعر را به هم گره زده است. این تسبیح چهل‌دانه با «خیال برتر» اصفهان را با تسلسلی لطیف نقش می‌زند. غزل زهتاب در بازار آشفته غزل‌سرایی امروز غزلی است فاخر و دور از افراط و تفریط دور از واژه‌های سنگ‌سرسشت در این مجموعه زبانی، ساده و روان و ظریف و فضاهای روشن و تصویرهای شاعرانگی با میانجیگری جسم و جان، تلفیقی از یک شهود می‌آفرینند که دلپسند می‌افتد. صدای شاعر بیشتر تأملی است و هم اینجاست که نبض تخیل به تپش درمی‌آید. نوعی آب‌پاشان روح در کویر سوخته غزل معاصر که جوانان پست‌مدرن دارند آن‌را از هویت فرهنگی

خلع می‌کنند. خنکای تفکر این جوان با همه سادگی عشق و صمیمیت را تجربه می‌کند تا مگر به حقیقت غزل دست یابد. بن‌مایه ایجاد غزل‌های او پیامی مبارک را در پی دارد. زهتاب هر لحظه فاصله خود را با مخاطب کم می‌کند تا با او در تجربه اندیشه شریک شود، بی‌آنکه به شعر بلاغی برسد. این تجربه آهسته‌آهسته از لاک بیرون می‌آید و به فضای عام می‌رسد تا جایی که برای همه قابل پذیرش می‌گردد. شاعر خود پی برده است که باید صادق باشد، حتی در عاشقانه و خیال‌انگیزی تا بتواند به جاودانگی راه یابد، یعنی به ماندگاری کلام. دوست دارد همه ذرات جهانی را به رقصی عارفانه دعوت کند، گویی سیاه‌مشق او غزل ملای روم است، اما در ناخودآگاه نه تقلید و رونویسی و این سخن شاعر را دلپذیرتر می‌کند. جواد زهتاب در این مجموعه با عشق سفری را آغاز کرده است که در انتها به منزل تحسین می‌رسد؛ مگر نه آنکه دایره زیباترین شکل هندسی است و منحنی زیبایی بریده‌ای از این خط هندسی است. زهتاب با ترجیع به کودکی از تولد، در هوای غزل‌آلود اصفهان پرسه می‌زند و چشم‌اندازهای روحی را از این منظر می‌بیند. روزگار زلالی، پاکی، صمیمیت، روشنی و معصومیت؛ آیا به یادآوردن ناودان‌ها در گریستن باران و آواز خواب‌آور آنان در گوش گلدان‌های خانه شست‌وشوی گرد و غبار ذهنی نیست؟ با غروب‌های غمگین که شادی را منتظرند، از آب و جاروی مادر بزرگ و هشتی مّصفا، غروب‌هایی که باغچه یکپارچه خنده بود و شاعر در پای آن گلی که دیگر کمتر سبز می‌شود، به بهار فکر می‌کرد. در آخرین غزل مجموعه کودکی را تجسم می‌کند که غمی جز شادمانه زیستن ندارد. چیزی که گوینده امروز حسرت آن‌را می‌خورد، اکنون عصاره همه آن جلال‌های شاعرانه از نخستین روز تا حال که شاعر به میانسالی رسیده در چهل قاب غزل عرضه شده است که امید زیباتر سرودن و از پیچ و خم جاده‌های رنگین شعر گذشتن را برای مکاشفه لحظه‌های موفق‌تر نوید می‌دهد. *گوشه‌ای در اصفهان* آهنگ پربان زیبایی است، زیبایی رها در اصفهان.

گلوی شاعر پُر قناری باد!

فروردین ۱۳۹۳